

تأسف او همچنان بر حیات دنیا، گفتم چگونه ای درین حالت؟ گفت چه گویم:

ندیده‌ای که چوسختی همی رسد به کسی ، که از دهانش بدر می‌کنند، دندان

قیاس کن که چه حالت بود در آن ساعت که از وجود عزیزش بدر رود جانی^۱

بی‌مناسبت نیست در این مقال جمله‌ای چند از گفته‌های صادق هدایت را

پیرامون مرگ نقل کنیم: «... زندگی از مرگ جدایی ناپذیر است تا زندگی نباشد مرگ

نخواهد بود و همچنین تا مرگ نباشد زندگی وجود خارجی نخواهد داشت. از بزرگترین

ستاره آسمان تا کوچکترین ذره روی زمین دیر یا زود می‌میرند، سنگها، گیاهها، جانوران

هر کدام پی در پی به دنیا می‌آیند و به سرای نیستی رهسپار می‌شوند و در گوشه فراموشی

مشتی گرد و غبار می‌گردند... مرگ، همه هستیها را به یک چشم نگریسته و سرنوشت

آنها را یکسان می‌کند نه توانگر می‌شناسد نه گدا... همه این جنگ و جدالها، کشتارها

درندگی‌ها، کشمکشها و خودستانی‌های آدمیزاد، در سینه خاک تاریک و سرد و تنگنای

گور فروکش کرده آرام می‌گیرد. اگر مرگ نبود همه آرزویش را می‌کردند فریادهای

ناامیدی به آسمان بلند می‌شد به طبیعت نفرین می‌فرستادند، اگر زندگی سپری نمی‌شد

چقدر تلخ و ترسناک بود... اوست که اندام خمیده، سیمای پرچین، تن رنجور را در

خوابگاه آسایش می‌نهد... ای مرگ تو از غم و اندوه زندگی کاسته بار سنگین آن را از

دوش برمی‌داری سیه روز تیره بخت سرگردان را سر و سامان می‌دهی، تو نوشداروی

ماتم‌زدگی و ناامیدی می‌باشی... تو هستی که به فرومایگی، خودپسندی، چشم‌تنگی و

آرزوآدمیزاد خندیده پرده بر روی کارهای ناشایسته او می‌گسترانی، کیست که شراب

شرنگ آگین تو را نچشد، انسان چهره تو را ترسناک کرده از تو گریزان است، فرشته

تابناک را اهریمن خشمناک پنداشته... تو درمان دل‌های پژمرده می‌باشی، تو دریچه امید

به روی ناامیدان بازی می‌کنی، تو از کاروان خسته و درمانده زندگان مهمان نوازی کرده

آنها را از رنج راه و خستگی می‌رهانی تو سزاوار ستایش هستی تو زندگانی جاویدان داری

(گان ۱۳۰۵...۲)».

قبل از آنکه مرگ و میر و آداب به خاک سپردن مردگان را در جهان اسلامی مورد

۱- ذکاء الملک، کلیات سعدی ص ۱۷۵.

۲- نوشته‌های پراکنده، ص ۲۹۲.

مطالعه قرار دهیم، مراسم سوگواری را در ایران باستان از نظر خوانندگان می گذرانیم:

مراسم سوگواری در ایران باستان

استاد جمال زاده طی مقاله ای به عنوان «دخمه انوشیروان کجاست؟» به مراسم کفن و دفن در عهد باستان یعنی دوره هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان اشاره می کند: «پادشاهان هخامنشی مقبره می داشته اند و مردگان خود را دفن می کرده اند؛ و پس از فوت هر پادشاه، به علامت عزاداری، آتش مقدس را خاموش، و پس از اجرای مراسم دفن از نور روشن می کرده اند و عناصر سه گانه یعنی آتش و خاک و آب را مقدس می شمرده اند و پاک نگاه می داشته اند، و هردوت نقل کرده است که چون کمبوجیه مومیایی امازیس (مص) را بسوخت ایرانیان از او متنفر شدند، در هر صورت اینها مطالبی است که ارتباط به دوره قبل تر از ساسانیان دارد... چنانکه می دانیم پس از هخامنشیان و سلوکیدها، گروهی از مردم آریایی نژاد با عنوان اشکانیان یا «پارت» در ایران سلطنت کردند و با آنکه دوره سلطنت آنها در حدود ۵ قرن به طول انجامید... در شاهنامه فقط ۲۴ بیت در حق آنها و کارهای آنها دیده می شود...».

اگر تاریخ اساطیری ایران را در شاهنامه مورد بررسی قرار دهیم جسته گریخته مطالبی که نمودار طرز سوگواری و کفن و دفن مردگان است به چشم می خورد. پادشاهی در ایران با کیومرث آغاز گردید و چون پسرش سیامک به دست دیو به قتل رسید در شاهنامه می خوانیم که کیومرث پدرش:

چو آگه شد از مرگ فرزند، شاه	از اندوه، گیتی براو شد سیاه
فرود آمد از تخت و یله کنان	زنان بر سرودست و بازوکنان
دورخساره پر خون و دل سوگوار	دژم کرده بر خویشان روزگار
همه سر بر زار و گریان شدند	بر آن آتش سوگ بریان شدند
خروشی برآمد ز لشکر به زار	کشیدند صف بر در شهریار
همه جامه ها کرده پیروزه رنگ	دوچشمان پراز خون و رخ باده رنگ
دو مرغ و نخجیر گشته گروه	برفتند و یله کنان سوی کوه

نشستند سالی چنین سوگوار... .

در خلال این ایبات می بینیم که به رسم سوگواری، پادشاه از تخت پایین می آید و لشکریان بر در شهریار صف کشیده اند و به رسم عزاداری جامه پیروزه رنگ پوشیده اند، و زاری کتان به طرف کوهستان رهسپار شده اند و یکسال عزاداری کرده اند.

در جای دیگر شاهنامه می خوانیم که جانشین فریدون منوچهر بر تخت تکیه زده است و به مراسم دفن و کفن پدر می پردازد:

منوچهر بنهاد تاج کیان	به بستش به زَنار خوبین میان
به آیین شاهان یکی دخمه کرد	چه از زر سرخ و چه از لاجورد
نهادند زیر اندرش تخت عاج	بیاویختند از برعاج تاج
به بدرود کردنش رفتند پیش	چنان چون بود رسم و آیین و کیش
در دخمه بستند بر شهریار	شد آن ارجمند از جهان خوار و زار
منوچهر یک هفته با درد بود	دو چشمش پر از آب و رخ زرد بود
سپاهش همه کرده جامه سیاه	نوان گشته شاه و غریوان سپاه

می بینیم که جسد مرده را زَنار بسته اند و به آیین شاهان برایش دخمه از زر سرخ و لاجورد ساخته اند و جسد را بر تختی از عاج قرار داده، تاجی بر فراز آن آویخته اند و به رسم و کیش و آیین معمول، به «بدرود کردنش رفتند پیش»: و سپس در دخمه را بسته اند و پادشاه یک هفته سوگواری و عزاداری کرده است و سپاهیان نیز لباس سیاه به رسم عزاداری پوشیده اند.

در شاهنامه کشته شدن سهراب و سوگواری پدر بر پسر و آیین آن به تفصیل بیشتر بیان شده است:

بفرمود تا دیبۀ خسروان	کشیدند بر روی پسر جوان
همی از ره گاه و شهر آمدش	یکی تنگ تابوت بهر آمدش
در آن دشت بردند تابوت اوی	سوی خیمه خویش بنهاد روی
به پرده سرای آتش اندر زدند	همه لشکرش خاک بر سر زدند
همه خیمه و دیبۀ رنگ رنگ	همان تخت پر مایه زرین پلنگ
بر آتش نهادند و برخاست غو	همی گفت زار، ای جهاندار گو

و باز درباره مرگ سهراب و تشریفات سوگواری او، می خوانیم که چون سپاهیان

حامل جنازه به سیستان رسیدند:

بریده دم بادپایان هزار
بریده سمنند سرافراز دم
سپه پیش تابوت می راندند
پس آنگه سوی زابلستان کشید
همه سیستان پیش باز آمدند
چو تابوت را دید دستان سام
تهمتن پیاده همی رفت پیش
گشادند گردان سراسر کمر
همه رخ کبود و همه جامه پاک
گرفتند تابوت او سربه زیر
تهمتن به زاری به پیش پدر
دگر باره تابوت سهراب شیر
از آن تخته برکنند و بگشاد سر
تنش را بر آن نامداران نمود
مهان جهان جامه کردند چاک
... چو دیدند آن مردمان روی او
... تراشید تابوتش از عود خام

پراز خاک سر مهتران نامدار
دریده همه کوس و رویینه دم
بزرگان به سر خاک می افشاندند
چو آگاهی از وی بدستان رسید
برنج و به درد و گداز آمدند
فرود آمد از اسب زرین سکام
دریده همه جامه، دل کرده ریش
همه پیش تابوت بر خاک سر
بسربرفشانده بر این سوک خاک
دریغ آنچنان نامدار دلیر
ز تابوت زردوز بر گگرد سر
بیاورد پیش مهمان دلیر
کفن زو جدا کرد پیش پدر
تو گفستی که از چرخ برخاست دود
به ابر اندر آمد سر گرد و خاک
بکردند هرکس بسی های و هوی
بر او بر زده بند زرین ستام

از اشاراتی که در ابیات فوق رفته است آگاهی می یابیم که پارچه گرانمایی (حریر چینی یا دیبای رومی و جز آن) بر روی جسد می گسترده اند و جسد را با عطریات می شسته اند و در تابوت «تنگ» از عود خام می نهاده اند و با بندهایی از زر و سیم تابوت را استوار می ساخته اند و اگر مرده از سران لشکری بوده است، آتش به خیمه و سراپرده او می زده اند و سپاهیان خاک بر سر می کردند و کسان و نزدیکان و بستگانش جامه بر تن پاره می کردند و دم اسبها را می بریده اند و آلات و ادوات موسیقی را درهم می شکسته اند و بزرگان و اشخاص محترم و با اعتبار به رسم احترام و سوگواری پیاده در جلوی تابوت (نه در عقب تابوت چنانکه امروز مرسوم است) روان می شدند و هم قطاران کمر می گشادند و جامه می دریدند و خاک بر سر می کردند و سر و شانه به زیر تابوت می کردند و چون به

حضور بزرگان و ریش سفیدان و رؤسای سالخورده می رسیدند تابوت را به زیر آورده، در مقابل او می نهادند و گاهی تخته روی تابوت را برداشته، کفن را می گشودند تا حضار بتوانند صورت مرده را از نزدیک ببینند.

در باره کفن و دفن رستم هم (به دست زال) در شاهنامه مطالبی آمده که چند بیت آن را نقل می کنیم:

نخستین بشتند در آب گرم	برو بال و ریش همه نرم نرم
برش مشک و عنبر همی سوختند	همه خستگیهاش بردوختند
همی ریخت بر تارکش بر گلاب	بگسترد بر تنش کافور ناب
به دیبا تنش را بپیراستند	وزان پس گل و مشک و می خواستند
... به یک سال در سیستان سوک بود	همه جامه هاشان سیاه و کبود

و در مورد «رخش» یعنی اسب معروف رستم در شاهنامه می خوانیم که:

همان رخش را بر در دخمه جای	بکردند، گوری چو اسبی به پای
----------------------------	-----------------------------

این عمل سنت دیرین بعضی از اقوام هند و اروپایی و سیت ها را که با اسبشان به خاک می سپردند به خاطر می آورد ماتم و سوگواری چهل روزه «چله» در ایران باستان نیز معمول بوده است پس از مرگ بهرام گور ولیعهدش یزد گرد:

چهل روز سوگ پدر داشت شاه	بپوشید لشکر کبود و سیاه
در پایان این مقاله، نظر فردوسی، درباره فرجام کار آدمیان چنین آمده است:	

فراوان بمانی سرآید زمان	کسی زنده بر نگذرد ز آسمان
به تابوت زرین و در مهد ساج	فرستادشان زی خداوند تاج
همه کارهای جهان را دژت	مگر مرگ را کان در دیگ رست
شنیدستم این داستان از مهان	که هر چند باشی به خرم جهان
سرانجام مرگ است وزان چاره نیست	به من بر بدین جای بیغاره نیست
اگر شاه باشی و گرزرد هشت	نهالین ز خاک است و بالین زخشت

زمادر همه مرگ را زاده ایم

اگر آسمان بر زمین برزنی	وگر آتش اندر جهان در زنی
سرانجام بستر بود تیره خاک	بپژرد روان سوی یزدان پاک

به نام نکوگر بمیرم رواست

مرا نام باید که تن مرگ راست^۱

مرگ از نظرگاه اسلام

در نظر اسلام مرگ عبارت از جدایی روح از بدن انسان است، برزخ، زندگی محدودی است که واسطه‌ای در میان زندگی دنیا و حیات آخرت است به این ترتیب که انسان پس از مرگ مورد باز پرسى قرار می‌گیرد و اگر نتیجه اعمالش خوب باشد زندگی شیرینی در بهشت خواهد داشت و هرگاه محصول کارهای او بد باشد زندگی تلخی در جهنم در انتظار اوست.

به خاک سپردن میت

طبق سنن اسلامی پس از کسب اجازه از وصی، نماز میت را به جا می‌آورند و مرده را به خاک می‌سپارند، و به زبان عربی به او تلقین می‌گویند که «یا عبدالله وابن عبدالله، اذ جاءك الملكان المقربان ويسئلونك من ربك قل الله ربى و محمد نبى و على امامى و القرآن كتابى، الله حق والنبي حق والكعبة حق والقرآن حق والصراف حق والحجة حق والنار حق والقبر حق وسؤال المنكر والنكير حق والبرزخ حق والثواب حق والعقاب حق.» بعد مردم فاتحه می‌خوانند و قبر را می‌پوشانند و آبی بر آن می‌پاشند و حاضران به خانه مرده برمی‌گردند و تنها آخوندی برای تلاوت قرآن در کنار قبر باقی می‌ماند.

راجع به مرگ و «اجل» چنانکه گفتیم پیشینیان سخنها گفته‌اند. در قرآن آمده است: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (سوره اعراف آیه ۳۴ و سوره یونس آیه ۴۹).

مؤلف معالم القربة می‌نویسد: «همینکه مؤمنی درگذشت مخارج کفن و دفن او به عهده ولی میت است، بهتر است پدر میت او را غسل دهد وگرنه جد و یا پسر یا نواده پسر یا افراد خاندان وگرنه مرد بیگانه عمل غسل را انجام می‌دهد؛ و بعد نماز میت می‌خوانند و سپس دفن میت انجام می‌گیرد.» نوحه‌گری حرام است، رسول خدا فرمود

«نوحه گران و کسانی که در پیرامون آنان باشند در آتش اند و نیز از او روایت کرده اند که به نوحه گران و شنوندگان نوحه و کسانی که ریش خود را بکنند و خروش کنندگان و خالکوبیان لعنت کرد و فرمود زنان را در تشییع جنازه اجری نیست...»^۱ و اگر خواستند گریه کنند باید بی بانگ و بدون صدا گریه کنند و الاً عملی حرام انجام داده اند جالب توجه است که به عقیده اهل سنت و جماعت «زنان از زیارت قبور نیز ممنوع اند». و محتسب باید آنان را از تشییع جنازه باز دارد...».

عزاداری و سوگواری با آنکه در صدر اسلام چندان مورد توجه نبود بعدها در جهان اسلامی در بین طبقات ممتاز و متوسط اجتماع سخت معمول گردید و چنانکه اشاره کردیم در نخستین روزهای پس از فوت عزیزان، ماتم زدگان یا صاحبان عزا بی تاب و بیقراری بسیار نشان می دادند مولوی گوید:

تر عزا چون بگذرد یک چند روز
کم شود آن آتش و آن عشق و سوز
معمولاً پس از مرگ عزیزی؛ بزرگی از خانواده یا یکی از پیران و معمران قوم سعی می کند که ماتم زدگان را از زاری و تعزیت و سوگواری بازدارد و به صبر در مصیبت و استقامت ورزیدن تبلیغ نماید و عزاداران را پس از مدتی با پوشانیدن لباسی «غیر سیاه» از عزا درآورد تا زندگی عادی و پرتلاش دیرین را از سر گیرند.

شادمانی و عیش عالم، در خاطر دل افکار
شرمنده تر از «عید» است، در خانه عزادار
«محمد سعید اشرف»

قبور نباید به صورت عبادتگاه درآید

در صحیح بخاری جلد دوم حدیث زیر به روایت عایشه و عبدالله ابن عباس از پیامبر اسلام نقل شده است که فرمود «... لعنة الله على اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد يُحَدِّرُ ما صنعوا.» نفرین خدا بر یهود و نصاری که قبور انبیاء خود را به صورت عبادتگاه درآورده اند، و با این بیان پیغمبر می خواست مردم را از کارهای بی حاصلی که امروز معمول اس برحذر دارد.^۲

۱- تین شهرداری، پیشین، ص ۴۵-۴۳.

۲- قره‌سنگ البه، ص ۱۶۲.

در کتاب مهمان‌نامه بخارا تألیف فضل‌الله خنجی در آغاز قرن دهم در محضر خان، گفتگویی جالب بین مؤلف با یکی از روحانیان راجع به کیفیت ساختن قبور و اینکه ساختن قبور با الواح و عمارت جایز است یا خیر درمی‌گیرد فضل‌الله روزبهان این عمل را بدعتی در اسلام می‌داند و اظهار می‌کند که در صدر اسلام این نوع تکلیفات معمول نبود، کسی برسنگ قبر چیزی نمی‌نوشت و بر بالای مقبره عمارتی نمی‌ساخت، قاضی سمرقندی که اعلم علمای زمان و شیخ اسلام سمرقند بود گفت: «چگونه بدعت می‌باشد و حال آنکه در جمیع بلاد اسلام این امور که گفتند شایع است... فقیر گفتم، شیوع این امور در بلاد اسلام و تقاعد مردم را انکار آن موجب آن نمی‌شود... که بدعت نباشد» سپس فضل‌الله با استناد به روایات و احادیث منتسب به عایشه و دیگران در تأیید نظر خود مطالبی می‌گوید و اعلام می‌کند که عمل مردم بدعتی است در مقابل سنت مسلمانان صدر اسلام چنانکه در قبر پیغمبر و صحابه، اثری از لوح نبود ولی گذاشتن سنگ یا علامتی بر قبر مردگان جایز است. پس از این بحث طولانی خان چنین اظهار نظر می‌کند: «عمارت بر قبر ساختن و لوح نهادن و کتابت کردن اگر غرض ابقاء اثر میت است شاید خوب باشد و اگر غرض تکلف و خودنمائی است از جنس اعمال ریایی است...»^۱

برخلاف بعضی از مردم که غالباً وصیت می‌کنند پس از مرگ جسد آنان را در مکانی متبرک به خاک سپارند، متفکران و صاحب‌نظران از دیرباز برای «زندگی» و آثار وجودی انسان ارزش و قیمت فراوانی قایل بودند و تن بی‌روان او را به چیزی نمی‌گرفتند چنانکه در منطق الطیر آمده است: شاگردان سقراط هنگام نزع، از او پرسیدند که در کجا تو را به خاک سپاریم؟ وی در پاسخ:

گفت اگر یابی تو بازم ای غلام دفن کن هر جا که خواهی والسلام
در اسکندرنامه نظامی نظیر این معنی آمده است:

به سقراط گفتند کای هوشمند	چو بیرون رود جان ازین شهر بند
فروماند از جنبش اعضای تو	کجا به بود ساختن جای تو
تبسم کنان گفتشان اوستاد	که بر رفتگان دل نباید نهاد
گرم باز یابید گیرید پای	به هر جا که خواهید سازید جای

مرگ خوش است

مسعودی می نویسد: «روزی منصور خلیفه عباسی به ربیع گفت: «ای ربیع چه خوش بود دنیا اگر مرگ نبود.» ربیع گفت دنیا به وسیله مرگ خوش است، گفت چطور؟ گفت: «اگر مرگ نبود تو اینجا ننشسته بودی» گفت راست گفتی.»

خواجہ رشید الدین فضل الله ضمن مکتوبی به فرزند خود، در مقام اندرز و نصیحت می نویسد: «باید که ... از یاد مرگ ... غافل نشوی که به خطاب مستطاب «انک میت و انهم میتون» مخاطب خواهی شد و به رقم «کل من علیها فان» مرقوم خواهی گشت زنهار تا به عیش رغید و زخارف فانی این جهان مغرور نشوی و نقوش حروف دنیا از لوح فکرت محو کنی که در اخبار آمده است که: «حب الدنيا رأس کل خطیئة و ترک الدنيا رأس کل عبادة» ... زنهار تا بر عشوة شاهد جهان و شبوة ابن عروس فتان که هر دم در حباله دیگری و نکاح شوهری است دل نبدی... رسوم محدثه و بدعتهای مذموم و قوانین جور، باطل کنی تا خلائق در معموره بلاد روم از ثمار اشجار معدلت محروم نباشند.^۱»

سوگواری در قرون اولیه اسلامی

در قرون وسطی، تشییع جنازه یک مسلمان، به سرعت و بدون تشریفات انجام می گرفت، ولی احترام و تکریم مردگان، معمولاً با علاقه و صمیمیت، مدتها ادامه داشت و یازماندگان متوفی با دعا و صدقه از وی یاد می کردند و در تمام مدت سال، روزهای پنجشنبه به مزار او می رفتند و با خواندن دعا و انفاق مساکین، محبت خود را، آشکار می ساختند.

هنگام تشییع جنازه، اگر متوفی در شمار اشراف و بزرگان بود پس از ستر عورت جسد او را در تخت روان می گذاشتند و روی آن را با پرده های ابریشمین می آراستند و اگر مرده از بینویان و مستمندان بود او را در تابوت چوبین که چهار دستگیره داشت می نهادند. در هر حال خواه مرده غنی بود یا فقیر تمام مردم تابوت او را با علاقه و احترام به دوش می گرفتند، و مسلمانان کوی و برزن سعی می کردند که هر یک لحظه ای چند در حمل جنازه شرکت جویند، زیرا اینکار را عمل ثواب می شمردند، عده ای با خواندن ادعیه

مذهبی، با بستگان و دوستان متوفی همگامی و هم قدمی می کردند و جمعی از مردم محل پس از مشاهده جنازه با مشایعت کنندگان همراه می شدند.^۱»

تشییع جنازه احمد حنبل

به طوری که از جلد دوم حبیب السیر برمی آید احمد حنبل، از محدثین بزرگ، چون در ۷۸ سالگی درگذشت «ششصد هزار کس از رجال و شصت هزار نفر از نسوان مشایعه جنازه او کردند...»^۲.

مسعودی می نویسد: پس از آنکه احمد بن حنبل به روزگار متوکل در ربیع الاول ۲۴۱ درگذشت محمد بن طاهر بر او نماز کرد «بر جنازه او چندان مردم حاضر شدند که چنان روز و چنان انبوهی بر جنازه هیچکس از گذشتگان دیده نشده بود. مردم درباره او سخنان متضاد می گفتند.» بعضی او را لعن می کردند و گروهی فقدان او را سبب تیرگی جهان می شمردند...^۳

با اینکه طبق مقررات مذهبی زنان از تشییع جنازه معافند، آنان از دیرباز، به این دستور مذهبی توجه نداشتند و ضمن تشییع جنازه از ندبه و زاری و کندن مو و زدن به سر و روی خویش خودداری نمی کردند، به این ترتیب پس از اسلام زنان روش دوران جاهلیت را بار دیگر تجدید کردند، یعنی سنت بر مذهب غالب آمد و عده ای از زنان با اخذ پول بر جنازه مردگان شیون و زاری می کردند.

بنظر سنائی:

نوحه گر کنز پی تومی گرید اونه از چشم کز گلو گرید
گاه خلفا با وضع مقرراتی از عزاداری زنان در مرگ عزیزان جلوگیری می کردند، چنانکه یک بار در سال ۸۶۴ و بار دیگر در سال ۹۰۷ (حاکم) خلیفه فاطمی مصر به طور جدی زنان را از تشییع جنازه منع کرد، و تا مدتی این دستور اجرا شد، ولی به تدریج فرمان خلیفه روه فراموشی رفت و بار دیگر زنان در تشییع مردگان شرکت جستند. در بغداد زنان به گریه و زاری قناعت نمی کردند، بلکه روی خود را سیاه می کردند و موهای خود را

۱. زندگی مسلمانان در قرون وسطی، پیشین، ص ۶۲.

۲. حبیب السیر، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۰.

۳. مروج الذهب، پیشین، ج ۲، ص ۱۱ به بعد.

ژولیده و برآشفته می نمودند.

تشییع کنندگان نخست به مسجد جامع می رفتند، همین که به در بزرگ مسجد نزدیک می شدند، قرآن خوانان سکوت می کردند و جنازه را به داخل مسجد می بردند و در برابر محراب می نهادند، سپس خواندن خطبه مذهبی آغاز می شد.

اگر متوفی، امام جمعه یا مؤذن یا خادم مسجد بود، ادعیه و اوراد مذهبی چندی دوام می یافت. در مسجد معمولاً از شبستانها و سالونها برای اجرای مراسم ختم استفاده می کردند. پس از نماز و دعا طی خطابه یا شعری از متوفی به نیکی یاد می کردند. مراسم دعا و نماز میت معمولاً به وسیله پدربرای پسر و به وسیله پسر برای پدر انجام می گرفت. در صورتی که از سلاله پدري کسی نبود، بستگان اقی متوفی بر دیگران تقدم داشتند و در صورت فقدان هر دو، هر کس می توانست به خواندن نماز میت اقدام کند. اگر متوفی مرد بود، خطبه و نماز میت نزدیک سر او و اگر زن بود، نزدیک پای او، انجام می گرفت. پس از پایان خطبه با صدای بلند می گفتند: «اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك قد نزل بك وانت خير منزل به اللهم ان كان محسناً فزد فی احسانه وان كان مسیئاً فتجاوز عنه...» یعنی: ای خدای بزرگ این میت غلام تو و پسر غلام تو، مردی از امت توست که این دنیا و شادیهای آن و دوستانش را به خاطر ظلمت قبر ترک گفته است، و در حال مرگ جمله لا اله الا الله محمد رسول الله را بر زبان رانده است. ای خدا تو اعلم و اعدلی، او به سوی تو می آید یعنی به سوی آن که همه نزد او خواهند رفت، محتاج رحمت توست و تو را به کیفر او نیازی نیست. خداوند در نزد تو از او شفاعت می کنیم، اگر بنده خوبی بوده با او هر چه بهتر رفتار کن و اگر بنده بدی بوده است او را بیامرز، شکنجه های قبر را از او دور کن، قبرش را فراخ ساز و رحمتی کن که تا روز قیامت یعنی روزی که داخل نخلستان تو می شود رنج نبرد.

پس از پایان تشریفات مذهبی، مرده را به غسلخانه می بردند، در آنجا عده ای مرده شوی مرد برای تطهیر کردن مردان و جمعی مرده شوی زن برای شستن زنان آماده کار بودند و جنازه را بیدرنگ بر روی نیمکت یا سنگ مرده شور خانه می گذاردند، و با دقت به تطهیر و شستشوی می پرداختند، و گفته پیغمبر اسلام را که فرموده است «با مردگان همان گونه رفتار کنید که در حق تازه عروس و تازه داماد رفتار می شود،» به کار بسته در نظافت و پاکیزه کردن مردگان می کوشیدند و بدن متوفی را با آب و برگ عناب خشک سه بار

مالش و شستشو می دادند. سپس روی بدن مرده کافور می پاشیدند، ناخنهایش را می گرفتند، زیادی سبیلش را قیچی می کردند، موهای زیر بغلش را می تراشیدند، سپس او را در پارچه پنبه ای می پوشانیدند و دو فوطه کرباس روی او می افکندند ممکن بود متوفی را در چند کفن زیبا و قلابدوزی شده بگذارند ولی هیچ کس حق نداشت، مرده را در کفن ابریشمین بگذارند، با این حال بعضی از زنهارا در کفنی ابریشمین می گذاشتند. مراسم غسل و تدفین زنان با مردان اختلاف چندانی نداشت، جز آن که زنان را بیشتر از مردان می پوشانیدند و سر و سینه آنها را با پارچه کاملاً مستور می کردند، سپس آنها را در دو پارچه ماهوتی می پوشانیدند و از گذاشتن هر نوع جواهر در قبر آنها خودداری می کردند، چه این عمل شرعاً تحریم شده است.

آنچه گفتیم طرز شستشو و کفن و دفن مردم عادی بود. اما اگر مرده یکی از شخصیت‌های ممتاز یا مردی متعین بود، او را مومیایی می کردند، چنانکه در سال ۹۶۷، چون سیف الدوله درگذشت، بازماندگان او جسدش را نه بار شستند، نخست با آب خالص، بعد با عصاره صندل و عنبر و کافور و گلاب و سرانجام دوبار با آب مقطر بدن او را شستشودادند، سپس او را با ماهوت دبیقی که ۵۰ سکه طلا ارزش داشت خشک کردند. البته غسل این پارچه گرانبها را به نام یادگار به نفع خود ضبط کرد، سپس به مومیایی کردن جسد پرداختند برای گونه‌ها و ریش او صد مثقال قلیا به کار بردند (یک مثقال معادل ۵ گرم است) و سی مثقال کافور در بینی و منخرین و گوش او داخل کردند و سپس سرپای او را کافور مالیدند. به این ترتیب کفن و دفن او هزار دینار مغربی تمام شد. (در سال ۹۸۴ مومیایی ابن کلیس که وزیر یهودی بود صد هزار دینار مغربی خرج برداشت). در تمام مدتی که بدن او در غسلخانه بود جمعیت مشایعین منتظر ماندند، سپس جسد او را در صندوق نهادند، و مردم او را تا گورستان همراهی کردند.

قبر او که از پیش کنده شده بود، یک متر و ۶۳ سانتی متر عمق داشت و طوری حفر شده بود که صورت وی به جانب مکه بود، جسدش را در قبر نهادند و آجری به زیر سر او گذاشتند و با آجر اطراف جسد را بالا آوردند و طاقی آجری روی آن زدند، حکیم عمر خیام نیشابوری در رباعی زیر به این معنی اشاره می کند و می گوید:

از تن چو برفت جان پاک من وتو خشتی دو نهند بر مغاک من وتو
و آنگاه برای خشت گور دگران در کالبدی کنند خاک من وتو

برای آنکه در روز حشر و رستاخیز مشکلی روی ندهد، دو جنازه را در یک قبر نمی گذاشتند. فقط پس از شیوع امراض ساری و مرگ و میرهای شدید از این اصل تخطی می شد. با این حال، در دوره های بحرانی نیز، گذاشتن جنازه زن و مرد در یک قبر گناهی بزرگ تلقی می شد، مگر آن که بین آن دو تیغه ای آجری پدید آورند. معمولاً مقبره ها را با یک بنای آجری یا سنگی مشخص می کردند، روی سنگ قبر اسم متوفی، مدت عمر، خصوصیات اخلاقی و تاریخ مرگ او را می کنند و گاه در پایان، دعای خیری بدرقه او می کردند، متمولین، غالباً در بالای قبر روی چهار ستون طاقی آجری می زدند.

از آغاز اسلام، تا چند قرن، کسی روی مقبره ها بنای مهمی نمی ساخت، ولی از قرن دهم میلادی به بعد، وضع دگرگون شده در سال ۹۶۶ معزالدوله (۹۴۵-۹۶۷) بر مزار اهل بیت و بزرگان قریش گنبد و بارگاهی پدید آورد و دیگران از وی تقلید کردند، و پس از چندی اعیان و اشراف برای خود مقبره هایی عظیم بنا نهادند. در قرن دهم روی قبر شاهزادگان برجهای مرتفع استوانه شکلی می ساختند که نوک آن مانند کله قند بود و از ده کیلومتری رأس آن مشاهده می شد، ولی از قرن ۱۲ میلادی به بعد ساختن بناهای رفیع، با گنبد و بارگاه و سالونهای مجهز به قالی و قرآن و چراغهای متعدد، معمول گردیده برای حفظ و نگهداری این بناها از عواید سالانه موقوفات استفاده می کردند.

در مصر و هندوستان هنوز مقبره های باشکوه وجود دارد که در آن مقبره ها دیکتاتورهای ترک، یعنی ممالیک قرن سیزدهم به بعد مدفونند. آزاداندیشان قرن دهم میلادی از این طرز دفن کردن بزرگان انتقاد می کردند «ابن وحشیه» در کتابی که راجع به کشاورزی نوشته الفلاحة النبطیه از این که مسلمین جسد اموات را زیر خاک می گذارند انتقاد می کند و می گوید از آن وقت که در بین النهرین میلیونها خلق را به خاک سپرده اند، سراسر این سرزمین مسموم و آلوده شده است.

به نظر ابن وحشیه و عده ای دیگر از منتقدان آن روزگار، روش هندیان و صفالیه «اسلاوها» و مشرکهایی که جسد مرده ها را می سوزانند، به عقل و بهداشت نزدیکتر است و راه و رسم ایرانیان قدیم و نبطیان و صابیایان حد وسطی است بین عادت هندوان و عوام مسلمانان، زیرا که اینان مرده های خود را در تابوتهای سفالین که گاهی هم لعابی

روی آنرا پوشانیده بود قرار می دادند و در آن را با قیر می بستند و به خاک می سپردند برخلاف ساسانیان که ستودانها و دخمه هانی برای مردگان خود داشتند اشکانیان و هخامنشیان گبر نبودند و اموات را به سگ و کرکس رها نمی کردند، بلکه مومیایی کرده در تابوت می نهادند و تابوت را زیر خاک می کردند.

از قرن دهم به بعد غالباً به علامت عزاداری بعضی اشیاء را خرد یا خراب می کردند، چنانکه در سال ۹۱۷ مادر خلیفه پس از مرگ برادر خود سرای باشکوهی را که ساخته بود خراب کرد و فرمود که قایق اختصاصی او را بشکنند. در سال ۹۴۱ مرگ «زیرک» خادم، چنان «راضی بالله» خلیفه وقت را اندوهگین نمود که به رسم سوگواری فرمود چهار صد خمره شراب مروق را از خمستان بردارند و به رود دجله دراندازند.

نویسنده مشهور بدیع الزمان همدانی (۹۶۹-۱۰۰۸) برخلاف عادت معاصران خود اندرز می دهد که چون من بمیرم، هیچ گونه تظاهری نکنند، مردم و بستگانم از کندن مو و خراشیدن صورت و سیاه کردن درها و برکندن درختها و هر کار دیگر خودداری کنند. رسم سوگواری در هر کشوری فرق می کرد. در خراسان لباس عزاداری سفیدرنگ بود، چنانکه، وقتی سلطان محمود درگذشت، پسر او که وارث تخت و تاج بود با وزیران و بزرگان جملگی جامه های سفید در بر کردند.

در اقصی نقاط غربی ممالک اسلامی یعنی در اندلس و مغرب اقصی نیز سفید علامت عزاداری بود. در این مورد یکی از شعرای نامدار شعری سروده و خطاب به اهل اندلس می گوید:

بفطنتکم الی امر عجیب	الا یا اهل اندلس فطنتم
وجئتم منه فی زی غریب	لبستم فی ماتمکم بیاضاً
ولا حزن اشد من المشیب ^۱	صدقتم فالبیاض لباس حزن
	ترجمه آن چنین است:

«ای مردم اسپانیا! شما از برکت هوش و استعداد خود به نکته ظریفی پی بردید. در سوگواریها، جامه سفید درمی پوشید سفید که شاید لباس جلف و غریبی است. ولی به راستی حق با شماست همانا که سفیدی رنگ حقیقی عزاست، که هیچ ماتی از سفیدی

۱. از جلد اول شرح مقامات حریری تألیف الشرشی کتابخانه کشوری فرانسه مخطوط عربی به نشانه ۳۹۴۲
ظهر ورقه ۴۷ م.

موی سر بتر نباشد.»

در غرب ایران و شرق نزدیک، در موقع عزاداری لباس ازرق یعنی جامه کبود یا نیلی یا سیاه در برمی کردند و در پایان تشییع جنازه، همواره مجلس سوری بر پای می شد، که اهمیت و تشریفات آن برحسب موقعیت طبقاتی و ثروت خاندان متوفی فرق می کرد. در چنین روزها، چون ایام جشن عروسی، معمولاً در بزرگ منزل را باز می گذاشتند و از کلیه حاضران پذیرایی می کردند (بسحق اطعمه) به طنز می گوید:

زنده آن است که در خانقاهش آتش دهند مرده آن است که حلواش به بالین نبرند
در مجلس ضیافت غیر از قرآن خوانهای حرفه ای که به قرائت قرآن به آواز بلند اشتغال داشتند مدعوین نیز با در دست گرفتن (سی پاره) یعنی جزوات قرآن به خواندن آیات مشغول بودند. هفت روز پس از تشییع جنازه و چهل روز پس از رحلت، مراسم هفته وچله متوفی انجام می گرفت. در این دو روز نیز مجلس مهمانی برپا و از مدعوین پذیرایی می کردند و برای آسایش روح میت به مردم بینوا حلوا و آتش می دادند. این قبیل خیرات و میرات سالی یک بار یا هر ماه یا هفته ای یک بار برحسب سخاوت خانواده و بازماندگان متوفی صورت می گرفت و شکم عده ای از فقرا را سیر می کردند.

و نیز در آخرین عید سال یعنی عید قربان در مسجدها بین فقیران و بیچارگان پول، نان، شیرینی، خرما و لباس تقسیم می کردند.

علاوه، بر این، عصر پنجشنبه کلیه مؤمنین، یک سوره قرآن برای مردگان خود می خواندند، زیرا مردم معتقد بودند که در شب جمعه، روح مردگان به منزل می آید و منتظر ادعیه و هدایایی است که برای او انفاق می کنند. مردم مکرر به اهل قبور سر می زدند، مخصوصاً پنجشنبه ها، زنهای طبقات مختلف با اطفال خود به گورستانها می رفتند، و بعد از ظهر را آنجا به سر می بردند. در آن دوره بردن گل بر مزار گذشتگان معمول نبود بلکه فقط آبپاشی می کردند.

تازیان معتقد بودند که بهترین احترام برای مردگان این است که به قبر آنها هرچه بیشتر آب بپاشیم، این عمل بسیار متداول بود و غالباً بستگان و دوستان متوفی به نوبت این کار خیر را انجام می دادند.

در گورستانها از گل و سبزی اثری نبود و محیط گورستان چون صحرای غمگینی به نظر می رسید، فقط در روزهای پنجشنبه، جمعیت انبوهی به آنجا روی می آوردند و این